

یک بار دیگر تقی شهرام

همنشین بهار



مجید شریف واقفی: (خطاب به تقی شهرام)

تو همه را به تحلیل از خود و انتقاد از خود واداشته‌ای، اما خودت تا به حال، یکبار هم که شده تحلیل و انتقاد از خود کوچکی نکرده‌ای، مگر انسان بی‌عیب و نقص هم، قابل تصور است و اصلاً وجود دارد؟ نکند تو انسان مطلق؟

تقی شهرام:

«راست می‌گویی من هم باید از خود انتقاد بکنم. بزرگترین انتقاد وارد بر من، پیچیدگی جهان مادی و سادگی ذهن من است.»

وقتی در سال ۱۳۴۹ موسی خیابانی، تقی شهرام را عضوگیری کرد، شهرام سراپا شور بود، سیاهی و ستم زمانه خویش را برنمی‌تافت و مثل بسیاری از مبارزین و مجاهدین خود را به آب و آتش می‌زد. او عافیت طلبی پیشه نکرد و در استقبال از خطرات پیشگام بود. در دشوارترین شرایط روبروی رژیم پهلوی ایستاد، اما کبر و غرور که دهها بار بیشتر از توطئه های دشمن زمین زننده است، به پر و پای او هم پیچید و بر زمین‌اش کوبید. البته وقایع دردناک سال ۵۴ که برادرکشی و سوزاندن شریف واقفی تنها یک چشمه اش بود، به عمق ظلمانی یک شب طولانی، شبی که استبداد شاهانه پلاس سیاه خود را بر سر ملتی مظلوم کشیده بود نیز، مربوط است و به همین دلیل برای محکوم کردن آن باید ابتدا پیچیدگی آن شرایط را شناخت. احساس تنهایی در برهوت بی انتهای که دیکتاتوری تحمیل می‌کرد، ادامه مبارزه از یک سو و ایدئولوژی خود را به کرسی نشاندن از سوی دیگر... عملیات عجولانه و غیر منطقی، تعصب‌های کور، و بالاتر از همه کبر و غرور کسانیکه آیه های زمینی خود را انعکاس تحولات زیربنایی جامعه می‌پنداشتند، همه باهم کار دست مبارزین می‌داد.

.....
تغییر نظرگاه و ایدئولوژی حق طبیعی هر آدمی است.

اگرچه شهرام سربازی که رفت پایش را در یک کفش کرد که آسمان هم بیاید زمین، ریشم را نمی‌تراشم و گاه کاتولیک تر از پاپ می‌شد، اگرچه در تأثیر از امثال «محمد حیاتی»، جمله آغازین دعای صبح، و برخی آیات قرآن و فرازهایی از نهج البلاغه را از حفظ داشت اما، به معنی واقعی کلمه از ابتدا چندان پایبند مذهب نبود. این موضوع باضافه نخوت و «پیش افتادگی» او، از چشم موسی خیابانی (که وی را عضوگیری کرد) و رضا رضایی (که تا زنده بود خیلی به وی پَر و بال نداد) هم، دور نبوده است.

حسین عباسی (برادر باقر عباسی) که گرایش مارکسیستی داشت و رابطش شهرام بود، در زندان تلویحاً به جهانبینی شهرام گوشه زده بود...

یادداشت کوتاهی که امیر حسین احمدیان پیش از فرار از زندان ساری بجا گذاشت، از آنجا که وی تحت تأثیر شهرام بود نکته مهمی را نشان می‌دهد. افسر مزبور انگیزه خود را چنین بیان می‌کند: «...من می‌روم و این لباس ننگین را ترک می‌گویم تا دیگر گرسنگان گرسنه نمانند»
من خودم از زندان فرار کرده ام و می‌دانم در لحظات حساس گریز از زندان، آدمی چه حالتی دارد. در اینگونه شرایط اگر چیزی بنویسد (و خودش بنویسد) بی تردید ترجمان درون و ضمیر او است.
احمدیان که با ابوذر ورداسی نیرو به نوعی مربوط بود، آنزمان گرایش مذهبی داشت. ولی در نوشته کوتاهی که وقت فرار در زندان به جا گذاشته اثری از اعتقاداتش (و ادبیات ویژه مجاهدین در آن سالها) دیده نمی‌شود و این نکته مهمی است.

احمدیان در بیان انگیزه خود که بی تردید القاء شده تقی شهرام هم هست، مسئله اقتصادی و قیام برای گرسنگان را بیان می‌کند. قیام برای گرسنگان در نوشته ها و سرودهای مجاهدین وجود داشت اما ترم غالب

نبود. (در نهج البلاغه و ... هم هست اما ترم غالب نیست.)

احمدیان خودش گفته است: «در آن لحظه، رفقا - تقی شهرام و حسین عزتی کمره ای - نزد من آمده و یادداشت‌م را تکمیل کردند.»

مسئله این نیست که شهرام مراحل نخست تغییر ایدئولوژی را در زندان ساری از سر گذرانده یا نه، منظور این است که تغییر نظرگاه و ایدئولوژی حق طبیعی هر آدمی است.

اینکه تقی شهرام (به درست یا غلطش کار نداریم)، به نظرش اینگونه آمد که از «جهل اسلام» به «علم مارکسیسم» رسیده است، هیچ اشکالی ندارد. خیلی هم خوب است که فردی با خودش و دیگران روراست باشد و تغییر نظرگاهش را پنهان ندارد. اشکال در این است که خود را مساوی حق پندارد و نظرش را به نام سازمان و انقلاب قالب کند.

تغییر نظرگاه و ایدئولوژی حق طبیعی هر آدمی است. موضوع بر سر این است که او (جریان او) خودش را نوک پیکان تکامل می‌پنداشت. هوا برش داشته بود و با «خودحق‌بینی»، به غصب تشکیلات همت گماشت و جوّ ایجاد نمود که همه به خضوع و خشوع کشیده شوند (به قول خودش از ایده‌آلیسم و دگماتیسم به درآیند) و زیر علم او سینه بزنند تا سخت سر و عقب مانده و فالانژ و خائن نام نگیرند...

با اِعمال روشهای ضد انقلابی، نهال سرسبز و زیبایی را که امثال حنیف نژاد با خون دل کاشته و آبیاری کرده بودند، شکستند و بر ریشه هایش تیشه زدند و در مسیر فرصت طلبی سلطه طلبانه خود به روی هم‌زمان خویش تیغ کشیدند و اسباب نفاق و اختلاف درونی نیروهای خلقی را به بالاترین درجه فراهم کردند. همان تفرقه ضد انقلابی که آثار ارتجاعی آن هنوز نیز دامنگیر بسیاری از نیروهای به اصطلاح مسلمان است و طالبان نفت و دلار از آب گل آلودش ماهی می‌گیرند.

.....

برادرکشی به مشی چریکی ربطی ندارد.

اینکه شهرام ، قابیل را (که نماد دوره کشاورزی بود) از هابیل (چون نماد دوره شبانی بود) متریقی تر ارزیابی می کرد !

در مورد خرده بورژوازی، و احتضار امپراطوری دلار مقاله نوشت، (البته برخلاف آنچه در کتاب سازمان مجاهدین خلق از پیدایی تا فرجام آمده و به صفحه ۹۱ اظهارات خودش در دادگاه استناد شده، دفاعیات بنیانگزاران مجاهدین را ایشان نفریر نکرده اند.)

اینکه تیز و هشیار بود، به مصطفی شعاغیان و علیرضا شکوهی علاقه داشت و پیش از فرستاده شدن به زندان ساری و همسلول شدن با شهید حسین عزتی کمره ای، به مارکسیسم گرایش داشت و... همه واقعی است اما کسانی که حوادث دردناک سال ۵۴ را بیاد دارند و آنرا نه با اعلامیه و جزوه، با پوست و گوشت و جانشان حس کرده اند، یادشان هست که آن به اصطلاح پوسته شکنی را که به جدال نو با کهنه نسبت می دادند و در زورق چپ ارائه می شد، چگونه ساواک و جریان راست ارتجاعی حلوا حلوا می کرد و دور می گرداند.



حسین عزتی کمره ای درست است که اختلافات درونی یک سازمان انقلابی که منجر به برخورد میان عده ای از اعضای آن می شود، ماهیت سیاسی تشکیلاتی دارد اما ماهیت سیاسی تشکیلاتی برادرکشی هایی که تقی شهرام پرچمدارش بود، خصلت ضدانسانی آنرا نمی پوشاند. اقدام برای ترور شریف واقفی و صمدیه، تنها بخشی از نتایج اجتناب ناپذیر مشی چریکی نیست و صرفاً به منشاء طبقاتی نیروهای درگیر، شرایط خفقان و دیکتاتوری، خشونت پلیس، وضعیت جنگی سازمان و ضوابط و مقررات ناشی از آن و جوانی و بی تجربهگی جنبش در حل معضلات...مربوط نمی شود. به خود بزرگ بینی و قدرت طلبی مربوط است.

در شرایطی که مبارزه ایدئولوژیک، و وحدت اصولی نیروهای انقلابی با برخوردهای چپ روانه و سلطه طلبانه و با جدل و تهمت، آلوده شده بود، تقی شهرام و مریدانش به جای اینکه کلمه را با کلمه پاسخ دهند، برای به اصطلاح مقابله با نهادینه شدن ارتجاع در سازمان مجاهدین، سربه نیست کردن معترضین را توجیه نموده و مصادره امکانات و خلع سلاح سازمان، جلوه دادند. (و می دهند.)

آنان خیال می کردند ارائه برخی خدمات و آموزش های تشکیلاتی در چارچوب مبارزه مسلحانه به گروه های مذهبی که از جمله با انگیزه های تاثیرگذاری روی آنان همراه بود، می تواند از تردیدها بکاهد و دیگران نیز بر جنایت صحه می گذارند و آنرا صرفاً اجرای ضوابط تشکیلاتی می بینند.

بله، اینگونه رویدادها را باید بر زمینه مشی چریکی و مبارزه مسلحانه و مناسبات و سازوکارهای آن مورد بررسی قرار داد، اما مقتضیات و ضرورت های حاکم بر مبارزه مسلحانه با رژیم دیکتاتوری، و اینکه نمونه هایی چون قتل جواد سعیدی و محمد یقینی و شکنجه مرتضی هودشتیان هم وجود داشته و پیشتر خود صمدیه و مجید هم، در کنارزدن خونین این و آن دخالت داشته اند، (این توجیهات) از قبح برادرکشی نمی کاهد.

اگر مسئله فقط تغییر نظرگاه و ایدئولوژی بود آنهمه تلفات نداشت. کسان دیگر پیش و بعد از شهرام، در زندان و بیرون از زندان، مذهب را کنار گذاشتند اما بذر کینه نکاشتند و بهانه به دست ساواک ندادند. به بیرق مرتجعین، پیراهن عثمان نینداختند، ادای فرعون را درنیاوردند و منم منم نکردند.

فدائیان به تصفیه ایدئولوژیک دست نزدند.

کجا فدائیان به تصفیه ایدئولوژیک دست زدند؟ البته آنها هم اشتباهات هولناک داشتند. لاقلاً در ۵ مورد «تصفیه + گلوله» به سیمای چریک‌ها لکه انداخت اما به تصفیه ایدئولوژیک رونیاوردند و از این لحاظ به رفقای خود از پشت خنجر نزدند.

اما از این سو، کم نبودند امثال فاطمه امینی که بدون ارتباط (تشکیلاتی) و بی سرپناه در تور ساواک قرار گرفتند و بعد در زیر شکنجه های ساواک جان به جان آفرین تسلیم کردند. کم نبودند کسانی که (چون تسلیم نمی شدند)، تشکیلات مادر، به امان خدا رهاپشان می کرد و توسط گشتی های ساواک شکار می شدند.

ضربه به اعتماد یک خلق، جز به سود دشمن و نیروهای عقب مانده نبود و به کت مردم ایران نمی رود که داستان همه اش تغییر نظرگاه و ایدئولوژی است.

مجاهدین مسئله سیاسی را به مسئله جنایی تبدیل نمی کنند.

بعد از انقلاب وقتی تقی شهرام دستگیر شد و مرتجعین معرکه گرفتند، مجاهدین در اطلاعیه ای با عنوان «دستگیری و نحوه محاکمه پرچمدار کودتای فرصت طلبانه بر علیه سازمان مجاهدین خلق ایران» نوشتند:

«...از آنجا که کلیه جرائم متهم مستقیم و غیرمستقیم در ارتباط با مجاهدین خلق ایران بوده است، حضور نماینده سازمان در کلیه مراحل تحقیق و محاکمه ضروری است. حضور نماینده سازمان در کلیه مراحل تحقیق و محاکمه از این جهت ضروری تر می شود که ما اعتماد چندانی به دستگاه های کنونی تحقیق که از جمله مسئول توطئه، دستگیری و شکنجه برادر مجاهد اسیرمان سید محمد رضا سعادت هستند نداریم و آنها را به لحاظ رخنه عناصر مشکوک و ارتجاعی کاملاً نفوذپذیر یافته ایم...»

محاکمه متهم بایستی در دادگاه خلق و از طریق هیئت منصفه مرکب از نمایندگان و اقشار مختلف خلق رنجیده ما باشد. در غیر این صورت هیچ دادگاهی برای قضاوت در این مورد صلاحیت ندارد. چرا که جرائم منتسب به نامبرده جرائمی است مربوط به کل خلق و انقلاب ایران که از طریق خدشه دار کردن و آسیب رساندن و متلاشی نمودن یک سازمان انقلابی مردمی متحقق شده است...

صرف انهدام جسمی او به هیچ وجه مطمح نظر ما نیست. مجاهدین خلق ایران در ورای هر نوع کینه کشی و خونخواهی و انتقام جویی فردی و گروهی قبل از هر چیز خواستار محکومیت عمومی طرز عمل و برخوردهای انحرافی و ارتجاعی هستند....

مجاهدین در پایان اطلاعیه خود تأکید نمودند: هرگونه شکنجه، اهانت و رفتار غیرانسانی را بایستی در مورد متهم ممنوع کرد.

مسئولین دادگاه در واکنش به اطلاعیه مزبور مدعی شدند شهرام پس از پیروزی انقلاب چندین ملاقات خصوصی و مخفی با کادر رهبری سازمان مجاهدین خلق داشته و اعتراض کردند چرا مجاهدین وی را تحویل ما نداده اند؟

چرا مجاهدین به جای خوشحالی، با دستگیری محمد تقی شهرام مواضع خصمانه گرفتند؟ و چرا علی رغم اطلاعات ذیقیمتی که از متهم دارند، آن را در اختیار دادستانی قرار نمی‌دهند؟ توسط مامورین زندان نامه خصوصی محمد تقی شهرام به رفقا (به مجاهدین) کشف شده و خبر از رابطه صمیمی دوجانبه می‌دهد... به نظر دادستانی نامه مجاهدین مبنی بر غیر قانونی بودن دادگاه شهرام، با هدف اخلال در محاکمه نامبرده و همکاری با متهم است... (روزنامه آزادگان شماره ۱۴۷ پنجشنبه ۱۹ تیر و بامداد ۵۹/۴/۱۹ شماره ۳۳۷)

مجاهدین ملاقات مخفی شهرام را با کادر رهبری مجاهدین تکذیب کردند.

۱۱ تیر ۱۳۵۹ مجاهدین با صدور اطلاعیه دیگری ضمن اشاره به محاکمه شهرام، از دادستان کل انقلاب خواستند با شرکت موسی خیابانی، محمد علی توحیدی و سعید شاهسوندی با حق پاسخگویی متقابل در جلسه دادگاه موافقت کند که ترتیب اثر داده نشد. (اطلاعیه مجاهدین در روزنامه بامداد، پنجشنبه ۱۲ تیر ۵۹ چاپ شده است.)

.....

تقی شهرام با خبرنگاران مشورت می‌کند.

عصر روز دوشنبه، ۲۳ تیرماه ۱۳۵۹، دادگاه (اول) تقی شهرام شروع شد. وی ابتدا در جلسه حضور نیافت و دادگاه را از پایه مورد سؤال قرار داد و به خبرنگاران گفت که مایل است در یک دادگاه عادی محاکمه شود و نه در دادگاه ویژه انقلاب که مخصوص رسیدگی به اتهامات کسانی است که مستقیماً با رژیم گذشته همکاری داشته اند.

معادیکه‌خواه که به نیابت از دادستان اعلام جرم هم می‌کرد، واکنش نشان داد و گفت چون جرم متهم بدون انگیزه های ایدئولوژیک، سیاسی و اجتماعی نبوده، محاکمه او در دادگاه عادی امکان پذیر نیست...

شهرام دادگاه را با اعتراض ترک کرد و رفت. البته آیه‌الله قدوسی که جای هادوی آمد، به او گفته بود نکن اینکار را، به مصلحت شما نیست صحنه را خالی کنی. بعضی ها همین را می‌خواهند. (وی شرّ اصغر صباغیان و غرضی را از سر شهرام کوتاه کرده بود و از این بابت شهرام راضی بود. در بازجویی های اولیه وی این دو نقش داشتند.)

عبدالمجید معادیخواه اخطار کتبی داد که اگر متهم در دادگاه حضور نیابد، محاکمه غیابی خواهد شد.

اسدالله لاجوردی به عنوان نماینده دادستان، اخطارنامه معادیخواه را در سلول شهرام به وی داد. خبرنگاران و عکاسان هم به سلول وی رفتند و با او گفتگو نمودند.

شهرام گفت چون دادگاه برای وکلای من مانع تراشی می‌کند و از طرفی صلاحیت رسیدگی به اتهام مرا ندارد، اعتراض دارم. سپس دو نامه ای را که برای قدوسی و معادیخواه نوشته بود برای خبرنگاران قرائت کرد و دستخط خودش را به خبرنگار کیهان داد.

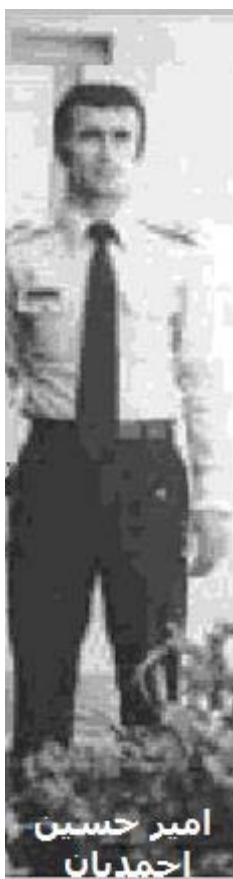
از شهرام پرسیدند چرا سازمان مجاهدین از شما شکایتی نکرده است؟ وی گفت مجاهدین هیچگاه مسئله سیاسی را به مسئله جنایی تبدیل نمی‌کنند. چند سؤال دیگر هم پرسیده شد که وی جواب نداد. سپس لاجوردی گفت آقای محترم، تصمیم خودتان را بگیرید. شما به دادگاه می‌آئید یا نه.

شهرام از خبرنگاران پرسید به نظر شما صلاح من در این است که در دادگاه شرکت کنم یا نه. خبرنگاران گفتند شما که می‌گوئید حرفهای زیادی برای گفتن دارید بهتر است بی‌آئید و حرفهای خود را بزنید. اگر مستدل باشد این دیگر به عهده دادگاه است که تحقیقات در آن زمینه را ادامه دهد....

شهرام بعد از شنیدن نظرات آنان در دادگاه شرکت کرد اما در دادگاه بحث و جدل پیش آمد و شهرام به حق، روی این نکته که مسئله وکلای من حل نشده و شما هردوی آنها را رد کرده اید...انگشت گذاشت. گفته شد آقایان محمدی گیلانی و معادیخواه (حکام شرع) از وکلای شما امتحان مبانی قضا و جزای اسلام گرفتند و آنان مقبول واقع نشدند....

شهرام مایل بود امیر حسین احمدیان (افسری که باهم از زندان ساری فرار کرده بودند) آلاپوش و محمد صادق در دادگاه شهادت بدهند و از محمد کجویی (رئیس زندان اوین) پرسید اگر آنها به دادگاه بیایند دستگیر می‌شوند؟ کجویی جواب داد خیر.

کجویی به خانواده شهرام زنگ زده بود و نام چندین وکیل را داده و گفته بود یکی را خودتان انتخاب کنید چون دادگاه عقب نخواهد افتاد. اما گویا در بی طرفی وکلا اما و اگر می‌شود. با هادی اسماعیل زاده و رضا متین نژاد هم گیلانی و معادیخواه موافقت نمی‌کنند چون در امتحان آنان نمره نیاورده بودند !
دکتر مهدی حائری نپذیرفتن وکلای شهرام را زیر سؤال برد و با اشاره به کتاب فقهی شرایع و قولی از آیه‌الله ابوالحسن اصفهانی نوشت:
برای وکالت (وکیل)، اسلام شرط نیست. یعنی وکالت کافر بلکه مرتد اگرچه فطری باشد از جانب مسلم و کافر صحیح است.



امیر حسین
احمدیان

به نام نامی مردم و شهدای به خون خفته خلق

تقی شهرام تقاضا کرد دادگاه به تأخیر بیافتد تا وکلای خودش را انتخاب کند. قبول نشد...

وی در جلسه نخست دادگاه «به نام نامی مردم و شهدای به خون خفته خلق» آغاز سخن کرد و گفت: معروف است که می‌گویند تاریخ دوبار تکرار می‌شود. یکی به صورت تراژدی و دیگریار به صورت کمدی درام، و ما در دومی هستیم. خیلی وقت نمی‌گذرد که ما به صورت خرابکار و برهم زننده نظم محکوم می‌شدیم. (و با) شکنجه و زندان و سلولهای انفرادی (روبرو بودیم).

مشخص بود ما با حکومت و امپریالیزم می‌جنگیدیم و اساس امنیت آنروز را بهم می‌ریختیم.... اینها (که می‌گویم) مقدمه ای است بر رد صلاحیت دادگاه که مردم بفهمند آیا سازمان ما یک سازمان انقلابی بود یا یک سازمان تروریستی و مافیایی...

معادیکخواه حرفش را قطع کرد که روضه نخوانید. شما اول بگوئید صلاحیت دادگاه را قبول دارید یا نه، دویست سیصد نفر را در همین جا دو ساعت است سر کار گذاشته اید. قهر کرده اید، دوباره قانع شده و آمده اید. حالا بفرمائید آیا صلاحیت دادگاه را قبول دارید یا ندارید؟

شهرام گفت من خاک پای مردم هستم. من خود را جز خدمتگزار ناچیز خلق و انقلاب نمی‌دانم. معادیکخواه جواب داد مردم گوشیشان از این حرفها پُر است. صلاحیت دادگاه را قبول دارید یا ندارید؟ شهرام گفت من ۱۵ ساعت می‌توانم در این مورد حرف بزنم. گفتند ما به شما ۳۰ ساعت وقت می‌دهیم اما اول باید روشن کنید صلاحیت دادگاه را می‌پذیرید یا نه...

معادیکخواه لابلائی صحبتش گفت: انقلاب اسلامی در مورد آمریکا سرخم نکرد چه رسد به سازمانی که چند اسلحه کش دارد. بیشتر حضار تکبیر فرستادند. سالن پر از تماشاجی بود. دو پسر کوچک «علی میرزا جعفر علاف» عکس پدر شهیدشان را در دست داشتند و خیلی ها بلند بلند می‌گریستند...

شهرام دادگاه را تحمیلی خواند. معادیکخواه گفت علاوه بر شورای انقلاب، صلاحیت این محکمه توسط مردم تایید شده و از این رو نیازی به توجیه بیشتر نوع محاکمه نمی‌باشد.

اسدالله لاجوردی کیفرخواست را قرائت کرد. پس از قرائت کیفرخواست شهرام مجدداً به ماهیت دادگاه اعتراض نمود و جلسه را ترک کرد. پدر و مادر و سه خواهرش هم با اعتراض از دادگاه بیرون رفتند و دور، دست معادیکخواه و لاجوردی افتاد.

شروع کرد به بد و بیراه گفتن به مجاهدین. هدف انگار کوبیدن کسانی بود که با هزار زحمت، مجدداً سازمان را سر پا نگاه داشته بودند و ربطی هم به جریان شهرام نداشتند. دم و دقیقه به آنان گیر می‌دادند.

شهرام در دادگاه دوم هم حاضر نشد. البته برای شرکت در دادرسی رابطی پیشنهاد کرد که این پیشنهاد پذیرفته نشد.

عبدالمجید معادیکخواه خیلی تلاش کرد تا مشروح دادگاه اول شهرام از تلویزیون پخش شود اما به خاطر طرح برخی مسائل نادرست توسط مدعیان شهرام، گویا شورای سرپرستی صدا و سیما مانع پخش آن شد.

.....

کشته شدن رضا رضایی هم به گردن شهرام افتاد !

در میان کسانی که در مورد شهرام صحبت کردند تنها خانواده محمد یقینی (که توسط جریان شهرام کشته شده بود) موضع اصولی گرفت. آنها اعلام نمودند: نباید از خون پاک شهدا سوء استفاده نمود و با آن دیگران را محکوم کرد... (داستان کشتن محمد یقینی اندوه در اندوه است و به نظر من قساوت نهفته در آن ساواک سنگدل و شکنجه گر را نیز انگشت به دهان کرد...)

برادر شریف واقفی گرچه گفت قصد دفاع یا تائید یا محاکمه هیچ گروهی را نداریم و نیامده ایم تا با صدور حکم اعدام آقای تقی شهرام، شادمانه باز گردیم، خواهان روشن شدن نقاط مبهم قتل مجید شریف واقفی شد و از مجاهدین شکوه کرد که خانواده شهرام و نیز مادر رضایی ها را در اصفهان، به خانه آنان فرستاده اند تا از شکایت علیه شهرام صرفنظر شود و گفت این یک انتظار ناحق است.

برادر صمدیه لباف هم گفت از اعدام و قصاص شهرام شادی نمی کنیم اما وی نیز به آنچه جریان شهرام باعث و بانی اش بوده اعتراض نمود و به رهبران مجاهدین خلق گوشه زد که چرا علیه شهرام شکایت نکرده اند.

در این میان خویشان علی میرزا جعفر علاف (که او نیز توسط جریان شهرام کشته شده بود)، احمد احمد (که مدعی بود خودکشی همسرش فاطمه فرتوک زاده ابهام دارد و زیر سر جریان شهرام است)، جانب سخنان اسدالله لاجوردی را که شهرام را عامل قتل انقلابیون مسلمان معرفی نمود، گرفتند و این دو نیز علیه سازمان مجاهدین سنگ تمام گذاشتند.

معادیخواه مدعی شد جریان شهرام به آیه الله طالقانی، رفسنجانی، لاهوتی و مهدوی کنی هشدار داده بود که اگر با ما مخالفت کنید، و کشته شدید همه می پذیرند که کار ساواک بوده است !

می گفت خودم این موضوع را از آیه الله طالقانی شنیده ام.

یکی با صدای بلند گفت وحید افراخته به منوچهری بازجوی ساواک، قصد کشتن آیه الله بهشتی را توسط جریان شهرام، اطلاع داده است...

کشته شدن فرهاد صفا (که به دست ساواک روی داده بود) و فردی به نام «حسن توسلی» و خیلی موارد بی اساس را پای شهرام گذاشته بودند.

علی اصغر میرزا جعفر علاف که پیش از انقلاب خود را به ساواک معرفی کرد و با روزنامه کیهان (۷ اردیبهشت ۵۷ شماره ۱۰۴۴۸) مصاحبه داشت، در دادگاه شهرام هرچه دلش خواست گفت. کشته شدن رضا رضایی هم به گردن شهرام افتاد ! وی برادر علی میرزا جعفر علاف است که فرزندان در دادگاه عکس او را سر دست گرفته بودند.

دادگاه دو خبرنگار مجاهد را هم که می خواستند در دادگاه شرکت کنند، دست به سر کرد و با مشت و لگد مانع از حضورشان در دادگاه شد.

.....

مجاهدین موفق نشدند شاکیان را از شکایت علیه شهرام منصرف کنند.

مجاهدین موفق نشدند خانواده شریف واقفی را از شکایت منصرف کنند. مادر رضایی ها به همین منظور به اصفهان رفت، اما رویش را زمین زدند و تازه نواری از صحبت‌های وی را که خواسته بود آنها از شکایت بگذرند، مخفیانه ضبط کردند و به عنوان «مدرک جرم!» به دادگاه شهرام دادند!

خانواده شریف واقفی برای عروسی موسی خیابانی و آذر رضایی دعوت شدند شاید خواهش دیگر مادران را بپذیرند و شکایت‌شان را در مورد تقی شهرام پس بگیرند، اما این دعوت را هم رد کردند.

در پایان جلسه سوم، معادخواه گفت به خاطر شروع کار مجلس، مسئولیت دادگاه با حجه الاسلام علی مبشری است. او می‌خواست مثلاً قوه مقننه و قضائیه در کارهم دخالت نکرده باشند و دادگاه بی عیب و نقص باشد.

دادگاه؟! کدام دادگاه؟ بیدادگاهی که متهم عملاً وکیل نداشت و همه بر سر او می‌ریختند.

بازجویان شهرام «آتش تهیه» می‌ریختند و بامبول درمی‌آوردند. خودشان از قول کارگران ایران ناسیونال می‌نوشتند خواستار اعدام محمد تقی شهرام هستیم. او عنصر کثیف ضد خلق و نور چشمی شاه و همکار ساواک است. مردم بهوش باشید که عده ای رذل و اوباش به نام وکیل صلاحیت دادگاه تقی شهرام را زیر سؤال برده اند. عبدالکریم لاهیجی و هدایت الله متین دفتری و مقدم مراغه ای و حسن نزیه... نوکر سیا و نفوذی آمریکا هستند...

گروه‌های هوادار شهرام نیز خودشان از سوی گودنشینان دروازه غار اعلامیه می‌دادند و تقی شهرام را با عنوان قهرمان کبیر خلقها می‌ستودند...

اجل شهرام سر رسید و پنج شنبه ۲ مرداد ۵۹ روزنامه آزادگان نوشت:

در سحرگاه امروز ۲۰ تن از عوامل کودتا و تقی شهرام اعدام شدند...
جرم وی «مفسد فی الارض و مُهلک نسل» اعلام شد.

.....

محمد آقای خیاط تقی شهرام را دستگیر می‌کند.

۱۱ تیر سال ۱۳۵۸ فردی بطور اتفاقی با تقی شهرام برخورد می‌کند، داد و قال راه می‌اندازد و وی را به کمک کسانیکه دور و برش جمع شده بودند، کشان کشان به کمیته می‌برد، همانطور که خود شهرام نیز اشاره نموده اسم آن فرد محمد بود. نامبرده جلوی مخفی‌گاه شهرام در زمان شاه، (که در یک پاساز واقع شده و احمد احمد اجاره کرده بود) خیاطخانه داشت و در رفت و آمدها شهرام را دیده بود. بخصوص که یکبار شهرام و نفر همراهش توجه سرایدار پاساژ را جلب می‌کنند و وی به هوای اینکه آن زن و مرد نکند دزد هستند و چرا نصف شب در مغازه مانده اند و چرا چراغ روشن است ... با آنان مواجه شده و اعتراض می‌کند شما زن و مرد حالا که همه مغازه ها تعطیل است این وقت شب اینجا چکار می‌کنید و... (...)

متأسفانه شهرام سرایدار را کتک می‌زدند و سرایدار هم شلوغ می‌کند و این خبر در محل می‌پیچد و خلاصه پای ساواک به آنجا کشیده می‌شود و می‌بیند همه چیز بهم ریخته است.

شهرام و زن همراهش (قبل از جیم شدن)، تلاش می‌کنند ردی به جا نگذارند اما گویا موفق نمی‌شوند کاملاً پاکسازی کنند و چند برگ کاغذ باقی می‌ماند که گفته شده اشاره به مواضع جدید سازمان و تغییر ایدئولوژی داشته است. ساواک همه را ضبط می‌کند و گوشی دستش می‌آید که درون سازمان خبرهایی است...

با مشخصات ظاهری شهرام که سرایدار می‌دهد همه مغازه داران از جمله خیاط مزبور یادشان می‌آید که او چه کسی است. چون گاه و بیگاه شهرام به آن محل رفت و آمد داشته است. احتمالاً بعدها از احمد احمد هم در مورد او شنیده است.

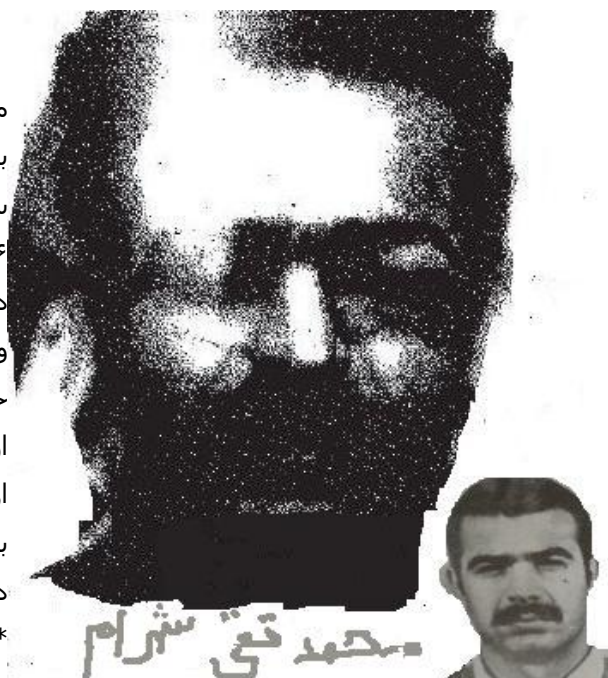
واقعش این است که خیاط مزبور به هیچ گروه و سازمان سیاسی وابسته نبود و هواداران شهرام بی خود و بی جهت در شرح حال وی نوشته اند شهرام توسط یکی از مجاهدین دستگیر شد. خنده دار اینجا است که برخی از آنان معادیخواه را که زمان شاه هم به مجاهدین کینه داشت، از مجاهدین فرض کرده اند.

من مجاهد نیستم اما معتقدم اگر این اشتباهات فاحش از روی غرض نباشد که تا حدودی هست، از ذهنیت محض سرچشمه می‌گیرد. ذهنیتی که خود تقی شهرام را هم وامی‌دارد در خاطرات زندان ۵ شنبه ۱۴ تیر ۵۸ / بنویسد یکی از نگهبانان من در زندان «علی خدایی صفت» (همان دوست شریف واقفی) است !!

علی خدایی صفت که اکنون در قرارگاه اشرف است، ۱۴ تیر ۵۸ نیز با مجاهدین بود و نمی‌توانست دم سلول شهرام نگهبانی بدهد. معلوم است که وی تا چه اندازه نسبت به جامعه بعد از انقلاب عینی بوده است !

علی خدایی صفت همان مجاهد ارجمندی است که چون مثل مجید شریف واقفی دست پرچمدار و مریدانش را خوانده بود، نفرات تقی شهرام تحت عنوان ساواکی، با یک پیکان سفید رنگ در تاریخ ۱۸ اردیبهشت سال ۵۴ به خانه اش آمدند و دست و چشم بسته نزد بهرام آرام بردند... بگذریم.

تقی شهرام در ۵۸/۴/۱۱ به کمیته منتقل می‌گردد، به محلی نامعلوم برده شده و آنجا یکی دو نفر کرم می‌یزند و با اعدام مصنوعی و متلک گویی بازی درمی‌آورند. سپس سر از انفرادی های قصر در می‌آورد تا اینکه در تاریخ ۵۸/۴/۲۶ به خانه امن منتقل می‌شود. دوم شهریور ۵۹ او را به یکی از پادگان های لویزان می‌برند و به مدت چهار ماه و نیم همسلول احمد رضا کریمی خبرچین دونظام می‌شود. بعد از ۷ ماه به انفرادی های اوین منتقل شده و توسط اصغر میرزا جعفر علاف که پیش از انقلاب خودش را به ساواک معرفی نمود و مصاحبه کرد، بازجویی می‌شود. و خانواده اش تا ۹ ماه بعد از دستگیریش نتوانستند با وی ملاقات کنند.



علاوه بر مجاهدین، سازمان پیکار در راه آزادی طبقه کارگر، کمیته دفاع از تقی شهرام، رزمندگان آزادی طبقه کارگر، حزب کمونیست کارگران و دهقانان، اتحاد چپ، گروه نبرد برای رهایی طبقه کارگر، گروه آرمان، راه کارگر، روزنامه کار (شماره ۶۸)، وحدت انقلابی برای آزادی طبقه کارگر، سازمان رزم کارگران، جمعیت حقوقدانان ایران، کانون نویسندگان، کانون زندانیان سیاسی... در باره وی اطلاعیه دادند و غالباً صلاحیت و بی طرفی دادگاه و اینکه عملاً حق وکالت از او سلب شده را زیر سؤال بردند. البته بیشتر کسانی که از او یاد کردند نحوه برخورد وی با تضادهای درون خلقی را «ضدانقلابی» توصیف نمودند و برخی از گروههای مارکسیستی تنها بعد از مرگش از او با پیشوند رفیق یاد کردند.

محمد غرضی، محمد بشارتی، اصغر صباغیان که بعداً نمایندگی ماشین کره ای کیا و اوپل را گرفت، سعید یزدانی صابونی (پسر خواهر اصغر صباغیان که مدتی رئیس دفتر غرضی در وزارت نفت هم بود و با پدرش سرهنگ یزدانی در پروژه های رسمی، دولتی و قانونی خرید اسلحه هم شرکت داشت)، محمدحسین طارمی (که در سپاه پاسداران قم فعال بود، به معاونت سیاسی صدا و سیما رسید و بعداً با انتصاب آیه الله خامنه ای با ولایتی و شمخانی و محمد شریعتمداری، در شورای روابط خارجی حضور داشت و در چین و عربستان هم سفیر شد)، جواد منصوری، محمد مهرآئین، عزت شاهی، احمد احمد، علی اصغر میرزا جعفر علاف و احمد رضا کریمی و دو نفر دیگر که نمی شناسم... به نوعی در بازجویی شهرام شرکت یا مشاورت داشتند.

.....

با سری افراشته و لبی خندان سرب مذا ب را پذیرا خواهیم شد.

در نامه هایش (که در زندان می نوشت و دستخطش موجود است) می خوانیم:

عمل و زندگی سراسر مبارزه من که مشتمل بر ۱۳ سال فعالیت مستمر سیاسی و انقلابی می شود به خوبی می تواند پاسخگو باشد که آیا بر پیمان و عهد خود برقرار بوده ام؟ آیا بر میثاق و عهدی که با خلق خود بسته بودم، میثاق و عهدی که مرا در راه مبارزه برای کسب آزادی و استقلال میهن و نابود کردن ریشه های ظلم و استثمار در جامعه تا پای جان متعهد می ساخت وفادار بوده ام یا نه؟ احتیاجی به پاسخ وجود ندارد... زیرا که تاریخ و توده ها مسلماً بهترین قضاوت کنندگان هستند...

اگر در میان انقلابیون چند ساله اخیر ایران دو اسم در لیست سیاه و منحوس ساواک برای حمله قراردادن نوشته شده بود همه می دانند و بر هیچ مبارز آگاه و رزمنده ای در طی این سالها پوشیده نیست که یکی از این دو اسم نام من بود...

من هرگز در دفاع از انقلاب و آرمانهای انقلابیم ذره ای تردید نشان نخواهم داد و هرآینه باندهای سیاه و مرتجع فعال در دادستانی در توطئه خود که ریختن خون من جزئی از آن است موفق گردند همچنان استوار با سری افراشته و لبی خندان سرب مذا ب را پذیرا خواهیم شد...

علیرغم همه تهدیدها و همه وعده و وعیدها هرگز پارا از روی حق و حقیقت و منافع اصولی مردم فراتر نخواهم گذاشت و قدمی که کوچکترین اثری در تضعیف موقعیت نیروهای انقلابی داشته باشد، برنخواهم داشت، حتی به بهای اینکه از حق طبیعی خودم در دفاع در مقابل اتهامات و افتراات واقعاً ناجوانمردانه آنها بگذرم.

وقتی که قدم در راه مبارزه گذاردیم بخوبی می‌دانستیم که کمترین چیزی که در این راه باید انتظار داشته باشیم حبس و شکنجه و مرگ است

از آنجا که هر کس در سلول انفرادی خود خودش می‌شود، این نامه‌ها قابل تأمل است. بعد از خواندن سطور فوق در نامه شهرام، باورش سخت است که وی چندبار در بازجویی‌ها گفته باشد: «من صادقانه اعلام نمودم مارکسیست هستم، اما مسعود رجوی که می‌گوید مسلمان است دروغ می‌گوید، او مارکسیست است...»

حرف منتسب به وی اِدا با واقعیت همخوانی نداشت ولی گفته می‌شود روی آن اصرار داشت. آیا مرتجعین حاکم آنچه را نتوانسته بودند علیه مجاهدین از زبان شهرام بشنوند به نام او عنوان کردند؟ امیدوارم چنین باشد.

در دوباره برخاستن مجاهدین و آبیاری نهال زیبایی که جریان شهرام شکست و تیشه به ریشه اش زد، نقش مسعود رجوی انکارناکردنی است و برای همین سایه اش را هم با تیر می‌زنند. هرکس ابتلای سال ۵۴ را درک کرده و کینه‌های کور نداشته باشد این موضوع را تأیید می‌کند. آزمان قاتلین احمد کسروی، قاتلین محمد حنیف نژاد و قاتلین مجید شریف واقعی عملاً در کنارهم قرار گرفته بودند. رنج آور است ولی متأسفانه چنین بود.. آنچه نوشتیم حق است و من برای بیان کلمه حق از سرزنش هیچ سرزنشگری نمی‌هراسم، حتی اگر قاتلین زندانیان سیاسی باشند. تنها از «راز وجود»، از «حی لایموت»ی که جایی جز همه جا نیست و تنهاترین تنه‌ها هم بشوم هست، حساب می‌برم. نه بفرموده می‌نویسم و نه برای بیان کلمه حق می‌هراسم.

تقی شهرام در نامه بلندی که در تاریخ ۵۸/۴/۲۳ (۱۳ روز بعد از دستگیری‌اش)، برای آقای مهدی هادوی داستان کل دادگاه‌های انقلاب اسلامی می‌نویسد به نکات بسیار مهمی اشاره می‌کند. هربار که نامه‌های وی را می‌خوانم درخود رفته و سراسر اندوه می‌شوم که چرا کسانی که در مبارزه با ستم و بیداد پا به قله‌ها گذاشتند، اسیر خود شده زمین می‌خورند؟ او که گفته بود خاک پای مردم هستم و برای مردم مبارزه می‌کنم. چرا تضادهای درون خلقی را با گلوله و آتش و اسید و کلرات حل کرد!

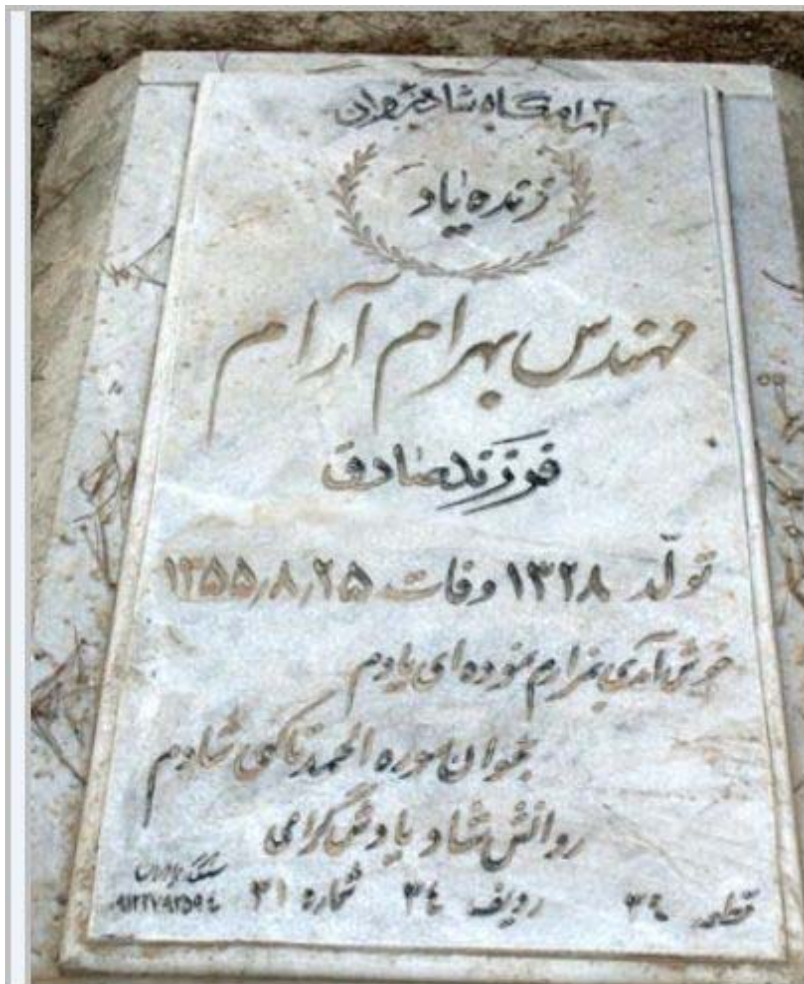
.....

قانونمندی‌ها مستقل از ذهن ما عمل می‌کنند.

غروب ۲۲ بهمن سال ۵۷ که مردم دسته دسته به زندان اوین می‌روند، تقی شهرام نیز رهسپار آنجا شد و آنگونه که خودش در نامه به «هادوی» نوشته غرق حیرت و سرور می‌شود که چگونه مردم جایی را که عقاب نیز به آن راه نداشت تسخیر کردند.

او و جریان‌هایی که پرچمدارش بود برخلاف قضاوت چرکین امثال معادخواه، اگرچه به انحراف افتاد ولی به انقلاب تعلق داشت. جریان مافیایی نبود و مرتجعین صلاحیت ارزیابی همه جانبه عملکرد آن را نداشتند.

در مورد وی نیروهای انقلابی درگیر با رژیم شاه (مجاهدین، فدائیان، پیکار، رزمندگان، جریانی که تقی شهرام را اخراج کرده بود، علمایی چون آیه الله طالقانی و آیه الله لاهوتی، آیه الله گلزاده غفوری و نمایندگان مردم آگاه و دردمند) می‌بایست داوری کنند و آنان عملاً به دادگاه شهرام راه نداشتند. وکلای او هم (هادی اسماعیل زاده و رضا متین نژاد) در امتحان حضرات آیات محمدی گیلانی و عبدالمجید معادیخواه، نمره نیاورده و رد شده بودند و... همه اینها باعث شد تا شهرام به حق، با رد کردن صلاحیت دادگاه در آن شرکت نکند.



البته او اشتباه محاسبه داشت. من کسانی را می‌شناسم که با هزار زحمت توانستند با کارت خبرنگاری به دادگاه و به سلول او بروند.

آنان کوچکترین گرایشی به مرتجعین حاکم نداشتند و تلاش کردند به شهرام بفهمانند که بهتر است پاسخ خبرنگاران را بدهد چون هنوز آنچنان فضا بسته نیست که نشود در روزنامه‌ها درج کرد. کما اینکه آنزمان روزنامه‌های کشور مو به مو دادگاه وی را منعکس می‌کرد. اما وی با این ذهنیت که اینها همه نقشه بازجوها است، این فرصت را از دست داد و امثال معادیخواه متکلم وحده شدند و راست و دروغ را بهم بافتند.

انحراف در سازمان مجاهدین و آن ضربه هولناک به اعتماد مردم را نباید

تنها به پای تقی شهرام نوشت. امثال جواد قائدی و بهرام آرام و... و مهمتر از همه آن ساختار دیکتاتورساز تشکیلاتی که بُت می‌ساخت نیز، مقصر بود.

از خودگذشتگی افرادی چون جواد قائدی و بهرام آرام را کسی انکار نمی‌کند. شرایط سختی که شهرام در زندان با آن روبرو بود در برابر آنچه جواد قائدی و سپاسی آشتیانی با آن روبرو بودند، واقعاً بهشت بود. بهشت برین.

زمان شهرام شکنجه بدنی باب نشده بود و حتی یک سیلی به او نزدند. البته گاه پابند داشت و سلولش تیره و تار بود و هواخوری هم تقریباً از وی دریغ شد.

شهرام در گفتگو با حمید اشرف، با اشاره به کلمه روسی «میرُ وازرنی» Mirovozzrenie که وی به غلط «مِرُ وازرنیش» می‌گفت و معلوم نبود چرا معنی آنرا که جهان‌بینی است، بکار نمی‌برد، روی خرده بورژوازی و ایده‌آلیسم خیلی مانور می‌داد.

اگر او در سال ۶۰ و ۶۱ به زندان می‌افتاد و می‌دید بر نوجوانان مجاهد و مبارز باران کابل می‌بندند و بعد در دسته های پنجاه و ۶۰ نفری تیرباران می‌شوند و کسانی که او دگم مذهبی لقب می‌داد با نفی سنت‌گرایی های کور و استبداد زیر پرده دین، دست از عقاید خویش نمی‌کشند و با آغوش باز به خاطر زندگی و صبح سپیدی که خورشید آزادی بدمد، به مرگ سلام می‌کنند، چه تفسیری داشت؟ آیا بر جهان بینی آنها می‌خندید یا حرف خودش را که به به مجید شریف واقفی زده بود به یاد می‌آورد.

مجید شریف واقفی (خطاب به تقی شهرام):

«تو همه را به تحلیل از خود و انتقاد از خود واداشته‌ای، اما خودت تا به حال، یکبار هم که شده تحلیل و انتقاد از خود کوچکی نکرده‌ای، مگر انسان بی‌عیب و نقص هم، قابل تصور است و اصلاً وجود دارد؟ نکند تو انسان مطلق؟»

شهرام:

راست می‌گویی من هم باید از خود انتقاد بکنم. بزرگترین انتقاد وارد بر من، پیچیدگی جهان مادی و سادگی ذهن من است.»

جواد قائدی هم حاضر نشد در دستگاه مرتجعین برود و در تریبون عمومی پشت دوستان دیروزش صفحه بگذارد. بهرام آرام که به نظر من به لحاظ تاکتیک‌های نظامی، دست کمی از امثال «کامیلو سین فنوگوس» انقلابی کوبا، نداشت، در آخرین لحظات زندگیش تا توانست به سوی عملة استبداد شلیک کرد و... بر زمین افتاد.

افسوس که جانفشانی و ازخودگذشتگی کافی نیست. آنان به کُزراه افتادند و آنهمه رنج و شکنج به بار نشست.

اکنون تقی شهرام دستش از دنیا کوتاه است و کسی نمی‌خواهد بر زخم‌های کهنه نمک بپاشد. او انگیزه مبارزه با ستم و میرایی داشت و با کسانی که دستشان از دور بر آتش بوده است اصلاً و ابداً قابل قیاس نیست.

دیدیم که نقش فرد در تاریخ (چه سازنده و چه مخربانه) واقعی است.

چه باید کرد که آن رفتار مستبدانه و ویرانگر بازتولید نشود؟ مسئله این است و باقی فسانه.

چه باید کرد که آن رفتار مستبدانه و ویرانگر بازتولید نشود؟

نقد متدیک روش و محتوای اندیشه تقی شهرام توجه به این نکته است که داستان وی پایان نیافته است.

اگر جوی ایجاد شود که کسی عملاً نتواند در برابر اراده برتر، نُطق بکشد، اگر در «جبرِ جَو»، مصونیت اظهار نظر سنگسار شود! همان آش و همان کاسه در اشکال جدید رُخ می‌نماید و ردخور هم ندارد.

شهرام‌های جدید پرچم نخوت برمی‌دارند و صمدیه لباف‌ها گلوله می‌خورند و خائن لقب می‌گیرند.

قانونمندی‌ها مستقل از ذهن ما عمل می‌کنند.

به نظر تقی شهرام مجید شریف واقعی نه مذهبی بود نه ماتریالیست.

مجید نه مذهبی بود نه ماتریالیست. او مدتها در یک حالت پوچی و نهیلیسی به سر می برد و درست به خاطر همین موقعیت متزلزل ایدئولوژیک بود که به آنهمه اعمال خلاف (خلاف چه به خاطر عدم انجام صحیح وظایف تشکیلاتی و ولنگاری در کار و حتی خلاف اخلاق) دست می زد... برای حل همین موقعیت ایدئولوژیکش و برای برخورد با ضعفها و انتقادات که خودش هم آنها را قبول داشت و به طور کتبی هم به آن اعتراف کرده بود، به کار کارگری فرستاده شد.

او شروع کرد به ایجاد روابط مخفی در داخل تشکیلات، تشکیل گروه مخفی در داخل سازمان، بدبین کردن سمپاتی‌زانش نسبت به مبارزه و سازمان، عضوگیری عناصری که ما سراغ آنها می رفتیم از طریق قرارداد اطلاعات نادرست در مورد سازمان که بالاخره رازش از طریق همسرش که تمام این مدت با او جدال داشت و نتوانسته بود او را هم به کارهای ضدتشکیلاتی قانع سازد، از پرده برون افتاد.

(همسرش لیلا زمردیان) طی نامه مفصلی اعتراف کرد که من هم به دلیل همین سکوت چند ماهه ام خیانت کرده ام و مستحق اعدامم. نامه او مخصوصاً یک جمله داشت که فراموش نمی کنم. نوشته بود رفقا من خیانتکارم. مرا اعدام کنید. در حالیکه عنصر تشکیلات شما بودم. در



حالیکه مرکزیت... و ضوابط... جاری سازمان را قبول کرده بودم. اما عملاً با چشم پوشی و سازش با کارهای ضدتشکیلاتی در جرم آنها شریک شده بودم...

تازه ما فهمیدیم اینهمه چوب هایی که در این مدت سه چهار ماه لای چرخ کارهای ما میره، اطلاعات درون سازمانی به شکل تحریف شده ای به ضرر ما به بیرون درز پیدا می کنه. برخی سمپاتها دیگه روی خوش نشون نمی دند، اعضای که آماده جذب شده بودن چون و چرا ی عجیب و غریب و غیر قابل درک می کنند از کجا نشئت می گیرد....

شریف در واقع احساسات مذهبی چند نفر بسیار محدود و معدود را که نتوانستند حقانیت راه جدید را قبول کنند (برانگیخته بود)

خودش مسلمان مومن و معتقد و پروپاقرص نبود که هیچ، حتی دیگه پرنسیب اولیه ایدئولوژیک سیاسی تشکیلاتی یک مبارز معمولی را نیز از دست داده بود.

البته این موضوع هیچ این اشتباه غیرقابل اجتناب ما را در اولاً عمل... در خط مشی چریکی، ثانیاً از نظر موقعیت ویژه... سازمان ما و از خیلی نظرات دیگر که توضیح آن در اینجا میسر نیست را، نباید بیوشاند.

ما می بایست این واقعیت دیالکتیکی را درک می کردیم که بهر حال شکسته شدن هسته این التقاط، التقاط ایدئولوژیکی سازمان ما،... پوسته ای هم هرچند جزئی و... ضعیف و بسیار معیوب، در آنطرف ایجاد خواهد کرد و

درست چنین زمینه مادی هرچند جزئی است که به شریف اجازه داد افرادی مثل صمدیه لباف و چند نفر دیگر را در خفا در درون تشکیلات دورهم جمع کند.

اگر چنین درک و تحلیلی از مسئله می‌داشتیم، بسرعت متوجه می‌شدیم که چگونه این شیوه برخورد حاد با نقض قوانین انضباطی یک سازمان مسلح انقلابی، امکان دارد به معنای با تفنگ به جنگ اندیشه مقابل رفتن و یا پیروزی بر مخالفین فکری از طریق تفنگ تعبیر گردد.

تعبیری که بالاخره به دلیل ضعف نیروهای طبقاتی و در مقابل، قدرت عظیم و وسیع طبقاتی حریف در جامعه، در نزد بسیاری از نیروها جا افتاد و از شریف یک قدیس و کسی که بر عقیده و نگرش تا پای جان ایستادگی کرد و به اصطلاح پرچم اسلام و توحید را تسلیم نکرد، بوجود آورد....
(از نامه های تقی شهرام که در زندان نوشته است)

.....

شکرالله پاک نژاد می‌گفت ساواک به موساد و سیا تکیه دارد و...



شکرالله پاک‌نژاد مشهد می‌گفت ساواک، ساواکی که تکیه بر سازمان سیا و موساد دارد و پیش‌تر در جریان «حسین یزدی» و «عباس شهریاری» نشان داده که بسیار پیچیده عمل می‌کند، ساواک تنها در بازجویانی مثل رسولی و ناهیدی خلاصه نمی‌شود و فقط کارش بگیر و ببند و تعقیب و مراقبت نیست. در ساواک تنها افراد خاصی می‌دانستند شهریاری خودی است. خیلی از بازجوها هم سر کار بودند...

بدون تردید هدف ساواک نفوذ در سازمان مجاهدین بوده است، نه فقط برای شناسایی این یا آن عضو، برای اینکه آنها را از اعتبار بیاندازد و مسخ کند. ساواک هدفش همین بود و به آن رسید.

مگر «مالینوفسکی» نفر امپریالیستها نبود و تا عالی‌ترین سطح رهبری حزب کمونیست شوروی راه نداشت؟ مگر او در صفوف کمیته مرکزی حزب بلشویک روسیه حتی تا ریاست فراکسیون نمایندگان حزب بلشویک در دومای تزاری پیش نرفت؟...

خود لنین گفته است او با یک دست رفقا را به زندان

می‌انداخت و با دست دیگر، برای فرار از شناخته شدن، به ساختن یک حزب انقلابی یاری می‌رساند.
با اینحال وقتی شکرالله پاک نژاد می‌شنود که تقی شهرام را امثال آخوند معادی خواه، به اعدام محکوم کرده اند، با اینکه در گذشته نسبت به فرار از زندان ساری، مسئله داشت و گمان می‌کرد کاسه ای زیر نیم کاسه بوده، و با وجود اینکه دست از این اعتقاد بر نمی‌داشت که بروز زودرس جریان راست ارتجاعی، محصول عملکرد وحدت

شکناهی ای است که در لوی به اصطلاح تغییر ایدئولوژی سازمان مجاهدین روی داده...، اما در برابر این اعدام ناحق ایستاد واز تقی شهرام دفاع کرد...
من به شکرالله پاکنژاد تعلق خاطر دارم. اما تشکیک وی واقعی نیست.

در جبهه مقابل نیز، عباس دوزدوستانی از قول بازجویانی چون رسولی (نوذری) می‌گفت وقتی شهرام و احمدیان رفتند، ساواک چشمن گرفت.
عبدالله شهبازی نیز در مقاله «داستان آن ده تن»، به فرار مزبور گوشه زده است.
روزنامه اطلاعات در تاریخ ۵۹/۴/۲۵ نوشت: «در بین کادر رهبری مجاهدین این تردید وجود داشت که طرح فرار محمد تقی شهرام از زندان ساری... را ساواک ریخته است.»
البته این روزنامه برای حرف نامربوطش سندی ارائه نداده است.

.....

باد سموم وزیدن گرفت...

بیش از سی سال (۳۰ سال) گذشته است. سی سال خودش یک عمر است... وقتی به گذشته فکر می‌کنم به یاد کسانی می‌افتم که دنیایی صفا و معرفت بودند. نه باد به غب غب شان می‌انداختند و نه ادعایی داشتند. هست و نیست‌شان گلیم زیر پایشان بود و یک دوچرخه و دنیایی عشق. سودای آزادی داشتند و برای رسیدن به این معبود به هر دری می‌زدند تا اینکه عقاب جور بر سرشان بال گشود و باد سموم وزیدن گرفت... یکی یکی پرپر شدند و رفتند.

آنان جز دوست داشتن و نداشتن، جز فقر و جز عشق سرمایه ای نداشتند.....

.....

.....

یکی از نامه هایی که تقی شهرام بعد از انقلاب از زندان نوشته است.
یکی از نامه هایی که تقی شهرام بعد از انقلاب از زندان نوشته است.

فریژانم سلام! ریژان را میبوسم. نمی دانم چقدر از ما حراهای که در این مدت بر سر زمین رفته‌اند است خبر دارند. بطور خیلی خلاصه به فهرست برخی از مطالب را تا آنجا که در سطح محدود کافسند اجازه دهد بدین هیچ مقدمه و با حذف بسیاری از مسائل در اینجا میآورم.

۱ - دستگیری من کاملاً اتفاقی و توسط فرد تحریک شده ای صورت گرفت که در دوران مخفی جلبا مغازه او ما يك مخفی گاه داشتیم و او بعداً از طرف عناصر سیاه و حزب الهی ها فهمیده بود که یکی از افراد آنجا من بوده ام. محمد آقا نامی که در پاساژ سرچشمه خیاطی دارد و توسط شاهپور که دوست او بود و در ضمن از مخفی گاه ما مطلع بود در جریان قرار گرفته بود است.

۲ - بعد از دستگیری و تحویل به کینه مرکز و بردن چشم بسته به یک نقطه مجهول و تهدید و نا-سزای بسیار و ایجاد يك مراسم اعدام و ... به انفرادی قصر منتقل شدم.

۳ - فکر میکنم در این مدت مرا پیش محمد غرض برده بودند که شناسائی کند و بعد از ده روز به اصفردی های اوین منتقل شدم. بار هم بوضع خشونت بار و توبه با آزار شدید.

۴ - آخر شب ۲۶ تیرماه يك خانه مخفی برده شدم. کچولی مرا تحویل کسی داد که مدت ها بعد فهمیدم اشقر صابیان است و او در آن خانه مخفی بطور مشخص اما ظاهراً مخفی رهبری بازجویی از من را پیچیده داشت.

در زندان مخصوص آن خانه که یکی از خانه های امن ساواک یا مال طافوش ها بود در شرایط بسیار سخت و توأم با فشار های گوناگون ۳ بار بازجویی شدم که به هیچیک از سئوالات مربوط به فعالیت انقلابی گذارته خودم و تشکیلات پاسخی ندادم زیرا بدلائل گوناگون و از جمله بدلیل ماهیت سیاسی موضوع مورد تحقیق آنها که چنین تحقیقی در صلاحیت آنها نبود.

۶ - در این مدت دو بار هادی شخصاً به ملاقاتم آمد. او شخصاً فرد بسیار ساده ای است (از نظر سیاسی) و علیرغم ثابیل اش دقیقاً در اختیار باشد سوء استفاده گزانی که احاطه می کرد به بودند قرارداد اش یکی از رؤسای این باند اشقر و محمد غرض بودند که بعد از آمدن قدوسی اوت شدند.

۷ - هدف شدید همه آنها طبیعتاً سه موضوع بود. الف - کسب اطلاعات از سازمانهای انقلابی ب - بدست آوردن زمینه و مدارك برای تبلیغ علیه مجاهدین مخصوصاً در محظور قرار دادن سر

که یا باید از خود م و از گذشته تشکیلات در زمینه تغییر و تحول ایدئولوژیک دفاع کنم که خود مستقیماً حاوی حملات و انتقادات وسیع ایدئولوژیک علیه مجاهدین میبود و یا اینکه سکوت کرده و کاملاً محکوم گردم ج - انتقام جویی و کسب مدارك.

۸ - این سه هدف هنوز هم با شدت بیشتر علیرغم تمیض گروهی که من در اختیارش هستم بقوت خود باقی است.

۹ - گروهی که اخیراً من در اختیارش هستم اساساً وابسته به حزب جمهوری اسلامی و مجاهدین انقلاب اسلامی هستند و جالب است که زمان هادی هم با نحو یل من به اشقر موافق نبودند.

۱۰ - در ۲ شهریور به زندان مخفی دیگری که البته بعداً علیرغم همه احتیاطات آنها فهمیدم یکم از پادگانهای لوزان است منتقل شدم.

۱۱ - يك بار دیگر در آنجا بازجویی شدم و باز هم در جواب صلاحیت را مقفلا رد کردم.

۱۲ - در این زندان فروکیف خود فروخته و بسیار خطرناکی را بدین اینکه من او و هویت اصلی اش را بشناسم مامور کردند که از من اطلاعات کسب کند. نام اصلی او همان احمد رضا کریمی فرد بسیار کثیف و خائن خود فروخته و معروف اما بسیار با استعداد و مطلع از گذشته سازمانها بود. به من او را بنام احمدی منصور اد ستانسی و پاسدار انقلاب معرفی کردند.

۱۳ - آنها با او همکاری م کردند و یا بعبارت دیگر همان استفاده ای را که ساواک از او میکسرد حالا اینها میکردند. پرونده ها را در اختیار او میگذاشتند و او بآنچه به شناسائی های قبلی اش کسب در جریان کار با ساواک بدست آورده بود برای آنها گزارش تهیه میکرد.

۱۴ - حتی به احتمال زیاد در بازجویی هیئت تحو میره آیندگان نیز شرکت داشته است (بند و آنکه آنها بفهمند).

۱۵ - او جبهه انقلابی و مخالف دستگاه بخود میگرفت و کلی ۵/۵ ماه انواع شگرد ها را بکار برد و عاقبت با روشن شدن دشتش بعنوان شکنجه گروانی مشغول بکار شد.

۱۶ - در همین مدت کسان دیگری با ملاقاتهای رسمی و غیررسمی با انواع تشبیهات به شکجه روانی می پرداختند از جمله این افراد کسی است بنام طایری که بعداً فرمانده سپاه پاسداران قم شد او هم بناضافه فردی بنام مستعار سعید در باند غرضی و اخضر صابان بودند .

۱۷ - در مدت این ۵/ ۷ ماه از دادن حتی يك ربع هواخوری محروم بودم . در آن خانه مخفی و پادرسياهال هائی که بودم حتی تشخیص روز از شب امکان پذیر نبود .

۱۸ - در آن زندان قدوسی پیکار مدت کوتاهی با من ملاقات کرد و گفت به مصلحت تان نیت که در دادگاه صلاحیت را رد کنید .

۱۹ - در این مدت بلحاظ پیش آمد های حساس در جامعه مثل انتخابات مجلس خبرگان با پسران او آخر مرداد ماه آنها قصد داشتند این موضوع را در آن بحیثیه به دادگاه آورده و استفاده لازم را بکنند ، اما هر بار بدلیل امکان پذیر نبود . البته مقاصد خود من تا کنون نقش اساسی در این جریان داشته است .

۲۰ - در شب ۱۰ بهمن به افراد پهای اوین منتقل شدم . الان نیز در افراد پهای قدیم همانجا که در سال ۵۰ زندان بودم منتشی يك سلول دیگرش حبس هستم .

۲۱ - بهوازا نشدید مبارزه طبقاتی واید تلوژيكی در جامعه بخصوص تشدید كینه واقعا عجیب گروههای حاكم عليه مجاهدین و جیب هاء فشار بر من هم زیاد شده و توطئه آنها برای پرونده سازی علیه من خصوصا که با فقدان هرگونه نقطه ضعف علیه شخص من روبرو شده اند گسترش يافت .

۲۲ - بعد از همکاری شرم آور آنها با احمد رضا کریمی که هنوز نیز در خدمت آنها ست و جنسی دستهای پیشنهاد کرده بودند او را به کردستان برای بازجویی بفرستادند . امر شرم آور دیگری هم در اینجا رو بوشد .

۲۳ - اخضر میرزا جعفر علاف کسی که در سال ۵۶ خود تیرا به پلیس معرفی کرد در اول سال ۵۷ (اگر تاریخ را اشتباه نکنم) طی يك مصاحبه فرمایشی انرا به دفتر ما را نثار انقلابیون کرد در اینجا همراه کجوش (و با يك ضبط صوت مخفی در جیب کجوشی که در آخر آنرا کشف کردم) شروع به بازجویی و توهین و سؤال از من کرد .

۲۴ - از انواع تهمت ها و دروغهای شاخه دارا که حتی يك ساواک نیز حاضر به طرح آنها علیه من در تبلیغات خود نبود (بدلیل اینکه بیشتر خود نشان را رسد میگرد) مطرح کرد . از جمله اینکه مثلا ما سه نفر رفقای شهید خودمان را در میدان منبره به پلیس لو داده بودیم !! و چنین ارا حیف .

۲۵ - آنها در آستانه انتخابات باز هم قصد داشتند این موضوع را علم کنند که نتوانستند .

۲۶ - چاپ حساب شده نامه شریفه و افشای دادن اعلامیه مغرضانه داستان که بدون نام پسرون از تشکیلات به آن طرز مسئله را طرح کرده بود . گروههای که پشت این قضیه کار میکنند شروع به راه انداختن خانواده شهیدائی که از طرز شهادت و زندان شان خبر ندارند کرده اند که بیا بنده علیه من شکایت کنند . از جمله مثلا يك نمونه مسخره آن خانواده مرتضی خاموشی است ، با خانواده حسنان که دقیقسا آنها را متقاعد کرده اند که بیا بنده شکایت کنند . یا مثلا درباره شهادت KSS به شدت مشغول پرونده سازی هستند .

۲۷ - مثلا اعلامیه ای چاپ کرده بودند تحت عنوان سازمان پیکار را شناسید و با اصطلاح افشاگری علیه من که صرف نظر از دروغهای آشکار آن از جمله اینکه قرار من را ساواک ترتیب داده بود !! که ایمن اعلامیه را اولاً من انفاقی اصلش و بسته بزرگی از آنرا در دفتر زندان مخفی دیدم (برای معاینه پزشتگی در يك وضع اورژانس بد قشر برده بودند) او جالب عکس من بود بر روی آن . این عکس منحصر بفردی است که ساواک در سال ۵۰ در اتاق حبس من از من گرفت و واضح است که تنها من توانست در آرشیه ساواک باشد .

آرشیهی که اینك تمام و کمال در سلطنت آپاد و در نزد سپاه پاسداران ، آقایان منصوری پشاور حاج محسن رفیق دوست (.....) است !! و از اینجا منشأ این تبلیغات کاملا معلوم میشود با تبلیغاتی که در روزنامه خود سپاه علیه من راه انداختند که البته شنیدم و ندیدم ولی جالب است که آنها از یکطرف زندانیان و از طرف دیگر بازر و فاضی تحقیق و از طرف دیگر رقیب سیاسی ایدئولوژيك و من هستم !

۲۸ - آخرین توطئه قضیه کاملا دروغ دستگیری کمالی است . که همان در روزها آخر صفحه اول نوشت که کمالی سربازجوی معروف دستگیر شد . در حالیکه او در آذرماه دستگیر شده و تمام افراد بند ۱ این را میداند . در این مدت روزانه یکساعت عزت شاهي و دیگران او را آماده کرده اند که برنامه ها مانند پر-

نامه تهرانی علیه نیروهای انقلابی مخصوصا مجاهدین و مخصوصا در رابطه با قضیه تشکیلات ما اجرا کند . به نحو خیر هم اگر وقت کنید بر رابطه کمالی (که اسم اصلی اش کانگراست) با مجاهدین . به عنوان شکجه گرانها که طبیعتا اطلاعات زیادی از آنها دارد تا کنید . داشت . و اما کارهای که شما باید انجام بد هید که البته بسیار کم و ناچیز بوده . اولاً ، نیروهای انقلابی به عمق توطئه پی برزند ، خودشان مسلماً خواهند فهمید چه بکنند . اما علاوه بر چاپ اعلامیه و افشای این قضایا و تاکید بر سوابق انقلابی من و تشکیلات تصریح و تاکید بر عدم صلاحیت دادگاه انقلاب و مخصوصا سو استفاده گروههای سیاسی ذی نفوذ در دستگاه قضائی لازم است چند نفر از رفقای آگاه و وارد اساساً يك ستاد برای برخورد فوری و سریع با تبلیغات و سائل مربوط به این قضایا تشکیل دهند . مثلاً بلافاصله بعد از نوشتن يك خبر در روزنامه از طرف گروهها یا خانواده یا وکیل جواب داده شود . ثانياً گروههای مشرقی که در این رابطه احساس مسئولیت میکنند می باید هرچه فوری تر ضمن تلگراف به دادستان کل و دادستان کل انقلاب اولاً به فشارها و شکجهها و نقض ابتدائی ترین حقوق من اعتراض نموده و خواستار ملاقات هیأتی از کانون وکلا از وضعیت من در زندان و علت ۹ ماه انفرادی من شوند . ثانياً شدیداً این موضوع را افشاء کنند که دو تن از عناصر خود فروخته ساواک (احمد رضا کریمی و اصغر میرزا جعفر علوف) به بازجویی و شکجه من پرداخته اند . آقای وکیل و خانواده هم شدیداً روی این موضوع پیشاپیش تبلیغ و اعتراض کرده و رونوشت تلگراف را به مطبوعات فرستاده سعی کنند در مطبوعات چاپ شود . موضوع برنامه سو استفاده از کمالی را بطور فوری و وسیع افشاء کرده و توطئه را خنثی کنید . آنها بشدت در صدد ایجاد جو تبلیغاتی در دادگاه هستند مخصوصاً با استفاده از آدمهای خود فروخته اد همچون اصغر که حاضر است هر دروغ و تهمت را علیه تشکیلات عنوان سازد . این موضوع را شدیداً تحت عنوان که چنین افراد غاسکند و همکاری ساواک از من بازجویی کرده و به شکجه روانی و آزار و توهین من پرداخته اند و تمام آثار و جواب آنها را افشاء کنید . خانواده نیز منتظر گروهها نماند و با استفاده از تجربه آقای وکیل و همینطور رفقای وارد به امور مرتباً اعتراض نموده و سعی کنند با پی گیری و استفاده از عناصر مشرقی در مطبوعات چسبای شوند . مثلاً تلگرافی که خانواده برای قدوسی فرستاده بود در چند ماه پیش خیلی در شناخت قضیه از طرف قدوسی موثر بوده . بعد از انتخابات بسیار مناسب است که بدعت گروههای مشرقی و در اعتراض به توطئه هتاه و همچنین فشارها و شکجه روانی و برای درخواست صدور رای عدم صلاحیت تجمعی در مقابل دادستان ارتش صورت گیرد . مخصوصاً که مطابق برخی اطلاعات آنها متلاً بلا قصد دارند يك راه پیمائی گذارده و در بهیچوبه آن قضیه را در دادگاه مطرح سازند . بهر حال تمام نیروهای انقلابی باید در قبال این قضیه احساس مسئولیت کنند . مخصوصاً مجاهدین باید بسیار هشیار یا شند که در یک کلام اینها به خون آنها تشنه اند (بارها از من خواسته اند و حتی این او را التماس که اگر ممکن است چیزهایی درباره مسمود و ۰۰ برایشان بنویسم !) که يك موضع عاقلانه و انقلابی گرفته و شدیداً و پیشاپیش در افشاء توطئه با نیروهای چپ همکاری کنند .

موفق و پیروز باشید اول فروردین

http://www.didgah.net/pfiles/taghi_shahram.pdf

مجموعه اسناد دستگیری، محاکمه و اعدام تقی شهرام

http://www.iran-archive.com/peykar/asnade_taghi_shahram.html

همنشین بهار

hamneshine_bahar@yahoo.com